|  |  |
| --- | --- |
| موسسه فرهنگی فدک | |
| **"زخم مدینه"؛ قصه صبر بر درد/ تقابل عقل مادی و روح معناگرا** | |
| کرج - خبرگزاری مهر: نمایشنامه زخم مدینه از آن دسته نمایشهایی است که قصه انسانهای صبور را بیان می کند، انسانهایی که عشق آنها را سرپا نگه می دارد و درد را جز با محرم نمی گویند.  به گزارش خبرنگار مهر در کرج، وارد سالن شهدای کانون فرهنگی ورزشی جوانان بسیج که بشوی به یاد آوردن نام نمایش و دیدن نگاه تماشاگران و نیز دکوری از یک امامزاده و گورستان که فضایی عرفانی و معنوی را به وجود آورده فوری به تو خواهد گفت که قرار است تا دقایقی دیگر شاهد قصه ای باشی که می خواهد از غمی تلخ بگوید و ما را به دوره ای ماندگار از تاریخ ببرد.  **پرده اول:**  نمایش با دکوری از فضای گورستان آغاز می شود. نقش اول داستان که نامش  مرتضی است کنار قبر همسرش که به تازگی از دست رفته ، نشسته و غرق در افکار خویش است که ناگهان مردی که از دوستان یا اقوام اوست وارد صحنه می شود و از وی می خواهد منطقی باشد و به جای این همه عزاداری و غصه خوردن کمی به فکر زندگی خود و دو کودکش باشد و آنها را از زیر بمباران عراقیها نجات دهد، او از شهر و امنیت می گوید اما مرتضی مقاومت می کند و نمی خواهد از سکوت آرام بخش خلوت با عزیز سفرکرده و اضطراب شیرین مقاومت در زیر بمباران دل بکند.  آن مرد دوباره از رفتن و دل کندن می گوید اما مرتضی دلش با رفتن نیست و ترجیح می دهد به جای رفتن و فراموش کردن، پا به پای سایر همشهریها بماند و فضا را برای تهاجم عراقیها خالی نکند چرا که او دلداده خرمشهر نیز هست.  او نمی خواهد فرزندانش با بی دردی شهرهای بزرگ که تنها گاهی سایه ای از جنگ را بر سر خود احساس کرده و با بوی خون و شهادت پیوندی صمیمی نداشته اند، آشنا شوند و فراموش کنند مادرشان در همین جنگ شهید شده است.  مرتضی بین عقل و احساس مردد است، عقل می گوید: "با عزاداری و ماندن در زیر بمباران مشکلی حل نمی شود، فرزندانت را از اضطراب حس لمس تلخ جنگ نجات بده و به جایی امن تر برو." و احساس می گوید: "بمان و از صدای بمبها و موشکها نهراس، بمان و بگذار فرزندانت در کنار حرفهای ناگفته این امامزاده که قبرها در کنارش ماوی گرفته اند، قد بکشند و آزاده بار بیایند. بمان و از شهادت نهراس که این سعادتی بس گرانقدر است و اگر خداوند بخواهد نصیب تو نیز خواهد شد. بمان و همه چیز را به دست آن مهربان بسپار و آرامش مطلق این فضای تلخ اما عارفانه را فدای سعادت شهر نکن."  ... و مرتضی به حرف دلش گوش می کند و می ماند.  تا اینجا مخاطب با صبوری مرتضی بر درد آشنا می شود و در می یابد که او اهل دل است و همراه همسر مهربانش فرزندانش را با باورهایی عمیق و ارزشهای انسانی پرورش داده است که نمود در این امر را از خودگذشتگی پسر مرتضی که به خاطر سرما لباسش را به خواهرش می بخشید و نیز سئوالهای عمیقی که آن دو در ذهن دارند شاهد هستیم.  **پرده دوم:**  کمی بعد مردی عارف و دلسوخته وارد می شود که نحوه ورود وی به صحنه نشان می دهد او نقش مهمی در پیشبرد ادامه داستان دارد.  او "سید" است و به زیبایی از جدش فاطمه زهرا(س) می گوید تا جایی که انگار این بانوی مهربان را مادر خود می داند و از فراغش دلتنگ است.  سید هم معتقد است مرتضی نباید پس از مرگ همسرش تا این حد غصه دار باشد، اما بر خلاف مرد قبلی اصراری برای رفتن مرتضی به شهر ندارد و فقط از او می خواهد این قدر بی تاب نباشد.  مرتضی که تصور می کند سید نیز از سر بی دردی از او می خواهد آرام باشد، قصه مادر سید که کمی بعد می فهمیم همان فاطمه زهرا(س) است را به یادش می آورد و معتقد است سید بی وفا شده و مادرش را به همین زودی فراموش کرده است.  مرتضی در تلاش است نشان دهد فراموشی درد عزیزان کار راحتی نیست و به همین دلیل سید را نسبت به مادر خود فاطمه (س) بی وفا می خواند و از او می خواهد قصه مادر را با بچه ها تعریف می کند و سید طفره می رود اما با اصرار بچه ها ذهنش را به قرنها پیش بازمی گردد و دکور صحنه نیز تا رسیدن به همان قرنها تغییر می کند.  **پرده سوم**:  این بار شاهد فضایی از بازار مدینه هستیم و انسانهایی که جز رسیدن به خواسته های اولیه و معاش دنیوی، چیز دیگری آنها را به خود مشغول نکرده است، انسانهایی که هیاهویشان بازار را پر کرده و غافل از درد تلخی هستند که در همان زمان جسم و روح خسته دختر رسول خدا (ص) را به خود مشغول کرده است.  آنها مدتهاست درگیر دنیا هستند و از دردهای تلخی که همین دنیا و مردم بیدردش بر بعضی از انسانها تحمیل می کند، بی خبرند. آنها مدتهاست که فریفته دنیا شده و از یاد برده اند روزی پیامبر خدا از ارزشهایی دیگر و دنیایی دیگر سخن گفت و آنها را به جهانی زیباتر فراخواند.  آری امروز ولوله بازار و تلاش برای معاش، بسیاری از اهل مدینه را از معاد غافل کرده است و اینها که نه می خواهند ببینند و نه می خواهند بشنوند، فراموش کرده اند در همین نزدیکیها دل خانواده علی و فاطمه از بی دردی مردم زمانه و جهل آنها گرفته و فرزندان این خانواده بر درد روح و جسم مادر مظلوم خود که تجسم حق خواهی و عدالت طلبی است، می گریند و این درد همان دردی است که جهل و بیدردی آن را به وجود آورده و به آن دامن نیز می زند...  و این گونه سید دردهای تلخ مادر خود را مرور می کند و به یاد می آورد روزی در این زمین بی درد، خانواده ای غصه دار درد روح و جسم مادر خود بود و جز خداوند و فرشتگان و چند تن از یاران، کس دیگری محرم نبود که سر بر زانویش بگذارد و بگرید و مرتضی نیز با به یاد آوردن غصه های جانکاه بانوی نمونه اسلام دریافت که غم او در مقابل بسیاری از غمهایی که زمانه تحمیل می کند، ناچیز است.  **پرده چهارم:**  باز هم به مدینه بازمی گردیم و تشییع جنازه پنهانی فاطمه(س) را می بینیم و فرشتگانی که بر تابوت او گل می ریزند و شهری که مبهوت از فراغ دختر پیامبر(ص) نمی داند که خود را بی خیالی بزند و دوباره خودش را در هیاهوها گم کند یا بماند و تقصیرهایش را به یاد آورد، به یاد آورد که در مقابل ظلم به خانواده دختر پیامبر (ص) چقدر اعتراض کرد و چقدر به بیعتهای خود با رسول خدا(ص) پایبند ماند.  **پرده پنجم** :  دوباره نوبت فضای گورستان است و فرزندان مرتضی که منتظرند سید داستان مادر خود را تمام کند و سید که نالان و دردمند می گرید و فانوس را خاموش می کند، بی آنکه آخر داستان را بگوید و این منشا سئوالی می شود که برای فرزندان مرتضی پیش می آید: "چرا سید آخر داستان را نگفت؟" و در پایان داستان گروه همخوانها که هر یک شمعی در دست دارند، از میان جمعیت به روی صحنه می آیند و در سوگ فراغ بانوی دو عالم آوایی حزن انگیز می خوانند.  **\*\*\*\*\*\*\*\*\***  آنچه در داستان "زخم مدینه" بیش از هر چیز احساس می شود، تقابل عقل مادی گرای انسان و روح و احساس معناگرای اوست، تا جایی که کل داستان بر همین اساس پیش می رود و صحنه های آشکار و نیز پنهان از تضادها از همین تقابل سرچشمه می گیرد.  در یک سو تلاش برای ادامه زندگی به هر نحو ممکن و سرگرم شدن به خواسته های دنیوی و در سوی دیگر روحی که چیزی دیگر می جوید و به دنیا دلخوش نمی شود.  قصه مرد ابتدای داستان که می خواست مرتضی را به رفتن به شهر و دل کندن ترغیب کند، قصه همان مردم بی درد مدینه است که بسیاری از آنها باطن خود را پشت ظاهری دینی پنهان کرده اند و به بهانه های گوناگون به فکر خود اجازه نمی دهند کمی به یاد خانه علی و فاطمه در آن روزهای بی کسی بیفتد و در مقابل، قصه سید نیز قصه همان چند محرم انگشت شمار رازهای ناگفته علی و فاطمه است که بلال نیز یکی از آنهاست.  دکور نمایشنامه نیز بسیار زیبا با درونمایه داستان ارتباط برقرار می کند و به اندازه توان خود می کوشد فضای گورستان و نیز حس و حال هشت سال جنگ ایران را به قرنها پیش در مدینه پیوند زند که در این میان آنچه ارتباط این دو فضا را قویتر می کند وجود نخل است؛ همان گیاهی که در مناطق جنگی ایران و مدینه می روید و ارتباط معنوی این دو فضا را عمیقتر می کند.  فرزندان مرتضی نیز مثل فرزندان علی و فاطمه بسیار بیش از سن خود می فهمند و از والدین خود ایثار را آموخته اند، آنها همدرد پدر و مادر خود هستند و در فراغ مادر، پدر را بیش از پیش درک می کنند.  دریادلی از مفاهیم عمیق داستان است و تلاش می شود ارزش صبر بر درد به بهترین شکل ممکن آشکار شود. موسیقی نمایشنامه نیز در عین حزن انگیز بودن، شادی معنوی عمیقی را القا می کند و به این ترتیب زمینه همراهی و همدلی مخاطب با درونمایه داستان بیش از پیش فراهم می شود.  ورود همخوانان به صحنه در انتهای نمایش از درخشانترین قسمتهای نمایش است، به این صورت که گذشتن آنها از میان جمعیت و رفتن روی صحنه تعامل بسیار مطلوبی بین واقع گرایی و خیال پردازی نمایشنامه به عنوان عضو جدایی ناپذیر هر هنر ایجاد می کند و باعث می شود مخاطب، بیش از پیش خود را جزیی از فضای داستان بداند و با آن همذات پنداری بیشتری داشته باشد.  در این میان آنچه بیش از پیش بر شکوه صحنه ورود همخوانان به صحنه می افزاید، این است که همه آنها شمع در دست دارند و سوزش ناشی از ریزش قطرات شمع بر دستانشان آنها را چندان آزار نمی دهد.  ... و اما عشق، عشق در خانواده علی و فاطمه همان مفهومی است که باعث می شود تحمل درد و رنج برای آنها آسانتر شود و مرتضی نیز ضمن به یاد آوردن این مسئله، ندای همسرش را می شنود که ضمن دلداری او را به صبر فرا می خواند و این ندا مرتضی را بر تحمل درد صبورتر می کند.  گزارش: لعیا آراسته | |
|  | |
| **شماره خبر:** | **189** |
| **تاریخ ارسال خبر:** | 7/3/88 |
| **مرجع خبر:** | خبرگزاری مهر |